

تبیین بازنمودگراییانه توهم

شاپور اعتماد*

مرتضی مباحثی**

چکیده

هدف مقاله بررسی قدرت تبیینی بازنمودگرایی در زمینه توهم است. توهم از حیث طرح مسئله امر ناموجود می‌تواند چالش برانگیز باشد. بدین قرار مسئله مقاله حاضر چالش برخاسته از توهم است. روش تحقیق مقاله تحلیل منطقی مفاهیم و تا حد امکان ذکر شواهد تجربی است. در این راستا سعی می‌شود نشان داده شود که ممکن است حافظه همبستگی معناداری با توهم داشته باشد. این امر با توسل به بازنمودگرایی ردگیرانه و ارائه چند مثال تجربی انجام می‌شود که ممکن است مؤید نقش بازنمودگراییانه حافظه در توهم باشد. یک مثال نقض در مقاله طرح و قدرت پاسخ گفتن یا نگفتن به آن بررسی می‌شود. نتیجه مقاله این است که بازنمودگرایی مسئله توهم را احتمالاً می‌تواند تبیین کند. پیشنهادهایی نیز برای پژوهش‌های بیشتر ارائه شده است.

واژگان کلیدی: توهم، خصیصه پدیداری، بازنمودگرایی ردگیرانه، حافظه، کارکرد

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

۱. مقدمه

بازنمودگرایی نظریه‌ای درباره آگاهی است. طبق بازنمودگرایی، آگاهی قصدیتی^۱ و دارای محتوا^۲ است. ادراک نیز بخشی از آگاهی است. ادراک دارای خصیصه پدیداری^۳ است که جزء آگاهانه آن را تشکیل می‌دهد. توهم نیز یک ادراک است. مطابق بازنمودگرایی، خصیصه پدیداری ادراک با محتوای قصدیتی آن یکی است (یا بر آن مبتناء دارد). بنا به ادعای بازنمودگرایی، چنین تبیینی درباره توهم نیز صادق است. مقاله حاضر بررسی قدرت تبیینی بازنمودگرایی در مورد توهم است.

فرضیه مقاله این است که بازنمودگرایی می‌تواند در چارچوب یک متافیزیک فیزیکالیستی، توهم را تبیین کند. روش‌شناسی مقاله برای به آزمون نهادن قدرت تبیینی بازنمودگرایی در زمینه توهم، روش‌شناسی تحلیلی است. سعی می‌شود به همان روشی که در فلسفه ذهن تحلیلی، رایج است؛ یعنی با تحلیل منطقی مفاهیم، فرضیه محک زده شود. به نظر می‌رسد نکته مهم این است که آگاهی و ادراک حیطه‌ای است که هم روش‌شناسی فلسفی می‌طلبد و هم روش‌شناسی تجربی.

مسئله آگاهی چه در فلسفه و چه در روان‌شناسی بسیار ویژه است. این مسئله فقط مسئله ذهن و بدن نیست. شمار اندکی از نظریه‌پردازان هستند که صدق نهایی یکی از شکل‌های ماده‌انگاری^۴ درباره آگاهی را زیر سؤال می‌برند؛ اما نکته اینجاست که بسیاری از این نظریه‌پردازان به‌طور اصولی قائل هستند که ارائه تبیینی قابل قبول از آگاهی توسط ماده‌انگاری بسیار دشوار است. بازنمودگرایان قصد دارند مسئله آگاهی را از طریق قصدیت^۵ یا دربارگی ذهنی^۶ حل کنند. باید توجه داشت که مسئله آگاهی بدین قرار فقط مسئله قصدیت نخواهد بود. بازنمودگرایان باید خصیصه درونی یا سوژکتیو تجربه، به‌ویژه تجربه حسی را تبیین و مشخص کنند که این خصیصه درونی تجربه را چطور می‌توان به‌نحوی منسجم و سازگار در یک نظریه ماده‌انگارانه ذهن گنجاند. این مشکل هم مفهومی است و هم تجربی. به‌لحاظ علمی گویی به‌نحوی سامان‌مند^۷ مشکلی

-
1. Intentional
 2. Content
 3. Phenomenal Character
 4. Materialism
 5. Intentionality
 6. Mental Aboutness
 7. Systematic

بر سر پژوهش روان‌شناختی وجود دارد. به لحاظ فلسفی نیز بین خصیصه پدیداری و ماده‌انگاری یک تنش مفهومی احساس می‌شود (لایکان^۱، ۱۹۹۶، ص ۱).^۲ بدین لحاظ در انتهای مقاله شواهدی تجربی نیز از ادبیات علم روانپزشکی برای مدعیات مقاله ارائه می‌شود.

۲. بیان مسئله تحقیق و ضرورت آن

اگر قرار باشد مسئله توهم و ایرادهای برخاسته از آن نشئت گرفته از یک ایراد باشد، به نظر می‌رسد آن ایراد احتمالاً مسئله نا-موجودیت^۳ است که به لحاظ متافیزیکی بسیار بنیادین و غامض است. حین توهم به مسئله ناموجودیت برمی‌خوریم؛ یعنی شی‌ای را می‌بینیم که ناموجود است. همه ما با افکار و گزاره‌های حاوی نام‌های تهی آشنا هستیم؛ برای مثال هنگام فکر کردن به سیمرغ، می‌دانیم که سیمرغ مابه‌ازاء خارجی ندارد. به نظر می‌رسد توهم، معادل ادراکی افکار حاوی نام‌های تهی است؛ ولی یک تفاوت مهم وجود دارد. برخلاف افکار حاوی نام‌های تهی که به باور اکثر فلاسفه فاقد خصیصه پدیداری هستند، توهم دارای خصیصه پدیداری است و باید بتوان آن را تبیین کرد. در اینجا نخست مسئله توهم از طریق استدلال زیر شرح داده می‌شود:

«۱. وقتی مری رنگ قرمز را توهم می‌کند [تحت توهم می‌بیند] ویژگی پدیداری قرمزی‌ای که او تجربه می‌کند واقعاً وجود دارد و یافت‌مند^۴ شده است؛ ۲. شیء قصدیتی تجربه مری وجود ندارد؛ ۳. ویژگی پدیداری‌ای که مری تجربه می‌کند یک شیء قصدیتی صرف نیست (و ویژگی یک شیء قصدیتی صرف [نیست])» (تامپسون، ۲۰۰۵، ص ۲۴).

توهم دیدن رنگ قرمز توسط مری تجربه‌ای بالفعل است. رنگ قرمزی که او می‌بیند از منظر او وجود دارد. برای شرح بهتر مسئله افراد قطع عضو شده‌ای را در نظر بگیرید

۱. Lycan

۲. این پاراگراف با اندکی حذف و اضافه، بازنویسی و عبارت‌پردازی مجدد بخش آغازین کتاب ارجاع داده شده لایکان است.

۳. Non-Existence

۴. Instantiated

۵. نقل قول از نسخه پیش‌نویس مقاله از طریق سایت Philpapers online که تاریخ انتشار اصل مقاله حداقل باید ۲۰۰۵ به بعد باشد.

که در عضو قطع شده احساس درد می‌کنند. درد چنین فردی خصیصه پدیداری تجربه اوست. از آنجا که عضوی وجود ندارد نمی‌توان به وی گفت درد تو وجود ندارد. درد وی واقعاً وجود دارد و علت در هم کشیدن چهره، مراجعه به پزشک و مصرف داروی مسکن واقع می‌شود. در مورد توهم نیز ماجرا به همین قرار است. فردی ممکن است یک گل زرد را حین توهم ببیند. گل و زردی آن خصیصه پدیداری تجربه توهمی آن فرد است و این علت واقع شود برای اینکه وی به سمت گل گام بردارد و بخواهد آن را ببوید یا بچیند.

بنابراین هر چند حین توهم مابه‌ازاء خارجی‌ای برای شیء (گل) و ویژگی‌ای (: زردی) که توهم می‌شود وجود ندارد، خصیصه پدیداری توهم واقعاً به‌نحو بالفعل وجود دارد، قدرت علی دارد و همچون یک ادراک صادق حس می‌شود. مسئله به اینجا ختم نمی‌شود. نکته این است که مری می‌تواند رنگ قرمز را حتی وقتی که همه رنگ‌های قرمز را از عالم زدوده‌ایم نیز تحت یک تجربه توهمی ببیند. تبیین این امر ناموجود بسیار مهم است؛ زیرا اگر نتوان آن را تبیین کرد، ادراکات صادق ما نیز ممکن است توهمی باشند.

بازنمودگرایی مدعی است می‌تواند تبیین یکدستی از ادراکات صادق و کاذب ارائه دهد. این امر به قدری مهم است که رد آن فیلسوف بازنمودگرا را از دایره بازنمودگرایی خارج می‌کند. مکتب بسیار غنی و گسترده‌ای در فلسفه ذهن به نام فصل‌گرایی^۱ صرفاً بر اساس رد وجود عاملی مشترک بین ادراکات صادق و کاذب به وجود آمده است. این امر خود گواه دیگری بر اهمیت توهم و تبیین آن است. ضمن اینکه پدیده‌های بسیاری به‌لحاظ علمی ذیل عنوان توهم قرار می‌گیرند و تبیین آن را هر چه مهم‌تر می‌سازند.

به نظر می‌رسد در حال حاضر احتمالاً بازنمودگرایی محوری‌ترین مبحث فلسفه ذهن است. دیوید چالمرز^۲ در اوایل هزاره جدید در مقاله‌ای در کتاب آینده فلسفه پیش‌بینی می‌کند که دورنمای نویدبخشی در بازنمودگرایی وجود دارد (چالمرز، ۲۰۰۴، ص ۲) و *پال نورڈهف*^۳ در مقاله‌ای با عنوان مسائل جاری در فلسفه ذهن می‌نویسد مرکز گرانش فلسفه ذهن در حال حاضر حول این مبحث است که آیا محتوای پدیداری

1. Disjunctivism
2. Chalmers
3. Noordhof

باید بدان صورتی که بازنمودگرایان پیشنهاد می‌کنند، فهمیده شود و نتیجه این بحث فهم بسیار غنی‌تر ماهیت آگاهی پدیداری، ماهیت قصدیت و نحوه ارتباط این دو با یکدیگر بوده است. (نوردهف، ۲۰۱۱، ص ۲۷۹).

برای پیشبرد بحث و رویارویی با چالش توهم لازم است نخست گزارشی از بازنمودگرایی ردگیرانه ارائه و سپس به بازنمایانه بودن و گسترده بودن حافظه پرداخته شود. ابتدا گزارشی از بازنمودگرایی ردگیرانه با توجه به تقریرات موجود ارائه می‌شود.

۳. گزارش عام از بازنمودگرایی ردگیرانه

بازنمودگرایی ردگیرانه^۱ به عبارت خلاصه این دیدگاه است که آگاهی پدیداری عبارت است از ردگیری^۲ خصوصیات محیطی به طریقی معین.^۳ مطابق نظریه‌های ردگیرانه بازنمایی ذهنی، بازنمایی بدین صورت تعریف می‌شود: ردیابی،^۴ انتقال اطلاعات درباره، یا به هر طریق دیگری تناظر^۵ با اوضاع محیطی. برخی از این نظریه‌ها رابطه ردگیرانه بین یک بازنمایی ذهنی و آنچه که بازنمایی می‌کند را رابطه‌ای علی می‌دانند. مثلاً بازنمایی ذهنی نوع اسب بدین خاطر می‌تواند آن را بازنمایی کند که اسب‌ها علت یکینی^۶ شدن نوع اسب در شرایط مناسب واقع می‌شوند.

نکته این است که بازنمایی‌های ما هر آنچه را که بتوان گفت ردگیری کنند، بازنمایی نمی‌کنند. بنابراین بحث غالب بین نظریه‌پردازان بر سر این است که کدام رابطه ردگیرانه رابطه بازنمایانه است. اهمیت این بحث به جهت امکان دادن به کژبازنمایی^۷ اتفاقی^۸ است. در صورتی که یک بازنمایی هر چیزی را که ردگیری کند، بازنمایی کند، آنگاه نمی‌تواند کژبازنمایی داشته باشد؛ زیرا هر چه که علت یک بازنمایی ذهنی واقع شود یا با آن تناظر یا همبستگی داشته باشد، به‌عنوان بخشی از محتوای آن محسوب می‌شود. در چنین حالتی وضعیت کژبازنمایی، راست‌نما^۹ از کار در خواهد آمد.

1. Tracking Representationalism
2. Tracking
3. Mendelovici
4. Detecting
5. Correlating
6. Tokening
7. Misrepresentation
8. Occasional
9. Veridical

راهکار عمومی برای اینکه بتوان به نظریه امکان پیش‌بینی کژبازنمایی اتفاقی را داد، این است که یکینی‌شدگی‌های ممکن و بالفعل یک بازنمایی که محتوای آن بازنمایی را تعیین می‌کند، از آنهایی که محتوای بازنمایی مزبور را تعیین نمی‌کند، متمایز شوند. یکینی‌شدگی‌های یک بازنمایی که محتوای آن بازنمایی را تعیین می‌کند، یکینی‌شدگی‌هایی هستند که در شرایط اصطلاحاً محتوا-بخش^۱ رخ می‌دهند. بدین قرار، رابطه ردگیرانه مد نظر ما که قرار است با بازنمایی ذهنی یکی انگاشته شود، رابطه‌ای خواهد بود که در شرایط محتوا-بخش جریان دارد.

گزینه‌های مختلفی برای چگونگی تعیین شرایط محتوا-بخش یک بازنمایی وجود دارند. نظریات ردگیرانه بهینه-کارکردی^۲ یا به-کارکردی^۳ بازنمایی ذهنی، شرایط محتوا بخش را شرایط کارکرد بهینه یا خوب می‌انگارند. منظور از شرایط کارکرد بهینه یا خوب، شرایطی است که در آن حالت ذهنی مورد نظر، به شخص یا موجود حائز آن کمک می‌کند یا کمک خواهد کرد که بقاء پیدا کند یا نشو و نما یابد. مایکل تای^۴ به ایده‌های شبیه نظریه بهینه-کارکردی باور دارد، البته وی به عناصر غایت‌شناسانه نیز دست می‌یازد (مندلویچی^۵، ۲۰۱۲، ص ۷-۱۱).

۴. لایکان، درتسکی و تای

حال بر لایکان^۶، درتسکی^۷ و تای متمرکز می‌شویم. این سه، پرنفوذترین طرفداران بازنمودگرایی ردگیرانه هستند. از نظر آنها بازنمودگرایی ردگیرانه یک استراتژی برای فهم آگاهی بر حسب امور فیزیکی است. آنها معتقدند بازنمودگرایی ردگیرانه یک استراتژی دو مرحله‌ای است: مرحله یا گام نخست، آگاهی را بر حسب قصدیت، یعنی همان دربارگی حالات ذهنی تبیین می‌کند؛ مرحله یا گام دوم، قصدیت را بر حسب یک رابطه ردگیرانه فیزیکی با محیط تبیین می‌کند.

1. The Content-Endowing Conditions
2. Optimal-Functioning
3. Well-Functioning
4. Tye
5. Mendelovici
6. Lycan
7. Dretske

بر اساس تقریرات موجود (بورژت^۱ و مندلوویچی، ۲۰۱۳) شرحی از بازنماییِ ردگیرانه لایکان، درتسکی و تای ارائه می‌شود.^۲

مخرج مشترک آرای لایکان، درتسکی و تای درباره بازنمودگراییِ ردگیرانه این است که دیدگاه مزبور نظریه‌ای است درباب آگاهی پدیداری: بازنمودگراییِ ردگیرانه این سه بر سر آن است تا آگاهی را بر حسب قصدیت بفهمد. قصدیت دربارگی^۳ یا نشانه‌روی^۴ حالات ذهنی است. محتوای یک حالت قصدیتی، آنچه است که آن حالت قصدیتی درباره آن است. حالت ذهنی قصدیتی دارای ویژگی‌های قصدیتی است؛ ویژگی‌های قصدیتی می‌توانند محض باشند یا نامحض. ویژگی بازنمایی کردن یک محتوای معین یک ویژگی قصدیتی محض شمرده می‌شود. یک ویژگی قصدیتی نامحض، ویژگی بازنمایی کردن یک محتوای معین به نحوی معین است. مثلاً ویژگی بازنمایی سفیدی محض است و بازنمایی سفیدی در تخیل نامحض. همه حالت‌های ذهنی قصدیتی هستند. عنصر اصلی آگاهی پدیداری نیز قصدیت است. بازنمودگراییِ ردگیرانه آمیزه‌ای از سه آموزه است.

۴-۱. بازنمودگرایی

آموزه نخست بازنمودگرایی است. بازنمودگرایی مدعی است هر ویژگی پدیداری با قسمی ویژگی قصدیتی محض یا نامحض این‌همان است. هم‌راستا با ویژگی‌های قصدیتی، بازنمودگرایی نیز می‌تواند محض باشد یا نامحض. بازنمودگراییِ لایکان، درتسکی و تای نامحض است. تقریباً هیچ بازنمودگراییِ محضی نداریم. بازنمودگرایی نامحض نحوه‌ای که طبق آن یک حالت ذهنی محتوای خویش را بازنمایی می‌کند را مسبب تغییر در خصیصه پدیداری آن حالت ذهنی می‌انگارد. تعاریف این دو نوع بازنمودگرایی را با توجه به گفته‌های فوق می‌توان حدس زد: بازنمودگرایی محض

1. Bourget

۲. گزارش نگارنده مطابق پیشنویس ماقبل آخر مقاله آنهاست. نسخه نهایی آن قابل دسترس نیست.

3. Aboutness

4. Directedness

ویژگی‌های پدیداری را با ویژگی قصدیتی محض این‌همان می‌داند. بازنمودگرایی نامحض آنها را با ویژگی‌های قصدیتی نامحض این‌همان می‌داند. یکی از اقسام بازنمودگرایی نامحض، بازنمودگرایی نامحض یک-نحوی^۱ است. طبق آن، هر ویژگی پدیداری با یک ویژگی قصدیتی نامحض با فرمی به‌صورت بازنمایی کردن «م» به‌نحو «ن» این‌همان است. «ن» یک نحوه یکسان بازنمایی برای همه حالت‌های پدیداری است. نکته این است که «ن» حالات پدیداری را از حالات ذهنی ناپدیداری مرزنمایی می‌کند،^۲ بنابراین به آن نحوه مرزنمایانه بازنمایی می‌گوییم. طبق این تعریف از بازنمودگرایی حالات ذهنی‌ای چون افکار، حالات ناآگاهانه و باورها ویژگی پدیداری نمی‌توانند داشته باشند. بازنمودگرایی درتسکی و تای از این قسم است.

۴-۲. تقلیل‌گرایی درباره نحوه‌های بازنمایی

آموزه دوم بازنمودگرایی ردگیرانه لایکان، درتسکی و تای تقلیل‌گرایی درباره نحوه‌های بازنمایی است. منظور این است که نحوه‌های بازنمایی، ویژگی‌های فیزیکی یا کارکردی^۳ هستند. نحوه‌های بازنمایی، به هویات فیزیکالیستی، نظیر نقش‌های کارکردی یا تاریخچه‌های تکاملی،^۴ قابل تقلیل هستند. گفتیم که مرزنمایی مشخص کردن این است که کدام‌یک از حالات ذهنی دارای خصیصه پدیداری‌اند. این بحث در تقلیل-گرایی هم مطرح است. همان‌طور که ذکر شد عنصر تقلیل‌گرایی نحوه‌های بازنمایی را ویژگی‌های فیزیکی یا کارکردی می‌انگارد. درتسکی و تای مدعی‌اند که حالات پدیداری دارای یک «آمادگی»^۵ معین برای تأثیرگذاری بر شناخت مرکزی^۶ هستند. آمادگی از نظر درتسکی و تای بخشی از نحوه مرزنمایی است.

1. One-Manner Impure Representationalism
2. Demarcates
3. Functional
4. Evolutionary Histories
5. Poisedness
6. Central Cognition

عنصر مرزنمایانه از نظر درتسکی و تای بازنمایی کردن به نحو نامفهومی است. محتواهای نامفهومی به وسیله بازنمایی‌های جِبلی^۱ (یا به قول درتسکی «سیستمیک») بازنمایی می‌شوند. از نظر تای اهمیت بازنمایی نامفهومی می‌تواند در این باشد که آیا به ما این امکان را می‌دهد که نمونه‌هایی از یک ویژگی یکسان را در موقعیت‌های متفاوت بازشناسی کنیم.^۲ افکار و باورهای ما محتواهای خالصاً مفهومی دارند؛ بنابراین به نحو مرزنمایانه بازنمایی نمی‌کنند و فاقد ویژگی‌های پدیداری هستند. تبیین‌های بالا از نحوه مرزنمایی بازنمایی با چندین تبیین از همبستگی عصبی آگاهی که در علم مطرح است، رقابت می‌کنند. مباحث علمی پیرامون مسئله آگاهی اکثراً موضعی شبیه دیدگاه بازنمودگرایی ردگیرانه اتخاذ می‌کنند.

لایکان تعهد کمتری برای چگونگی توصیف نحوه‌های مربوطه بازنمایی موضوعه بازنمودگرایی نشان می‌دهد. به باور او نحوه‌های بازنمایی به وسیله نقش‌های کارکردی سرشته می‌شوند.^۳ البته او مشخص نمی‌کند که منظورش کدام نقش‌هاست.

۴-۳. قصدیت

آموزه سوم بازنمودگرایی ردگیرانه نظریه ردگیرانه قصدیت است و طبق آن قصدیت، یک رابطه ردگیرانه است (یا از آن حاصل می‌شود^۴). همان‌طور که پیشتر در توصیف عام نظریه بازنمودگرایی ردگیرانه اشاره شد، قصدیت عبارت است از ردیابی، انتقال اطلاعات درباره، یا به هر طریق دیگری تناظر با خصوصیات محیطی. لایکان، درتسکی و تای هر یک ظریف‌کاری‌های^۵ مطلوب خود را از نظریه ردگیری دارند. طبق نظریه غایت‌شناسانه درتسکی، یک حالت بازنمایانه [به نام] x ویژگی F را بازنمایی می‌کند اگر و فقط اگر x کارکرد نشان‌گری [=نشان دادن] F را داشته باشد.^۶ ایده مربوطه کارکرد، ایده‌ای غایت‌شناسانه است؛ امرِ مَطْمَحِ نَظَرِ او عبارت از «کار»^۷ یا «هدف»^۸ چیزی است.

-
1. Innate
 2. Pick Out
 3. Constituted
 4. Derives From
 5. Refinement
 6. Iff X Has The Function Of Indicating F
 7. Job
 8. Purpose

در قضیه حالات پدیداری، کارکردهای مربوطه از تاریخچه تکاملی‌شان مستحصل می‌شوند. دیدگاه تایی این است که یک حالت [به نام] S متعلق به موجودی [به نام] c بازنمایی می‌کند که P فقط در صورتی که، اگر شرایط بهینه بنا باشد برقرار باشند، S در c یکینی می‌شود اگر و فقط اگر P حاکم باشد؛ افزون بر این، در این اوضاع، S در c یکینی می‌شود؛ زیرا P حاکم است. در مورد لایکان باید گفت در نگاهی کلی یک رویکرد تکاملی از نظر او قابل تأیید است.

۵. حافظه^۱

در تسکی معتقد است همه واقعیت‌های ذهنی واقعیت‌های بازنمایانه هستند (در تسکی، ۱۹۹۵، ص xiii). لایکان در صدد تضمین هژمونی بازنمایی است (لایکان، ۱۹۹۶، ص ۸۱). اگر این فهم درست باشد، حافظه نیز بازنمایانه است و محتوا دارد. برای توضیح بیشتر، شرح ذیل ارائه می‌شود:

۵-۱. حافظه تجربی

ساتن^۲ می‌گوید حافظه گونه‌های مختلفی دارد؛ یکی از انواع آن، «حافظه یادآورانه^۳» یا «حافظه اپیزودیک^۴» است که گاه توسط فلاسفه به آن «حافظه شخصی^۵»، «حافظه تجربی^۶» یا «حافظه مستقیم^۷» نیز گفته می‌شود. این نوع از حافظه، حافظه اپیزودها یا رویدادهای تجربه‌شده هستند؛ مثل گفتگویی در صبح امروز یا مرگ دوستی در هشت سال پیش. حافظه‌های تجربی به‌طور طبیعی توسط یک ابژه^۸ بیان می‌شوند: به یاد می‌آورم که دیروز درباره دکارت بحث می‌کردم یا احساساتم موقع صحبت‌مان را به یاد می‌آورم. مستدلاً، بارزترین خصیصه حافظه‌های تجربی نحوه‌ای است که ما را در تماس

-
1. Memory
 2. Sutton
 3. Recollective
 4. Episodic
 5. Personal
 6. Experiential
 7. Direct
 8. Object

با رخدادهای پیشین جزئی^۱ که چنین حافظه‌هایی درباره آنها هستند و توسط آنها مُعَلَّل شده‌اند، قرار می‌دهند.

برای داشتن یک حافظه اپیزودیک شخصی، عمل فعلی به‌خاطر آوردن فرد بایستی به‌نحو علی به طریقی مناسب با تجربه گذشته‌ای که فرد به یاد می‌آورد، مرتبط باشد. به گفته ساتن یک نظریه علی حافظه بسط داده شده است که طبق آن تجربه گذشته خودش بایستی به‌نحو علی در تولید حالاتی که به نوبه خود به‌نحو علی در تولید تجربه یادآورده کنونی در حال کار هستند، فعال باشد؛ درحالی‌که مقداری تحریک برای برانگیختن یادآوری کنونی من ممکن است ضروری باشد؛ این یادآوری یک تجربه گذشته نیز باید به‌نحو علی از حالاتی نشئت بگیرد که خودشان به‌نحو علی از آن تجربه نشئت گرفته‌اند.

مطابق هر دیدگاهی که ارتباط علی را در تاروپود حافظه تنیده می‌داند، به‌خاطر آوردن، یک نمونه بنیادین از ظرفیت کلی انعطاف‌پذیر انسان برای اندیشیدن به رخدادها و تجربه‌هایی است که حاضر نیستند به‌گونه‌ای که حیات ذهنی کاملاً به‌وسیله محیط کنونی و نیازهای عاجل ارگانسیم تعیین نمی‌شود. این ایده که یک «رد»^۲ مکتسب در تجربه گذشته به‌نحو آن تجربه را «بازنمایی»^۳ می‌کند، یا اطلاعاتی را درباره آن انتقال می‌دهد، در مرکز واقع‌گرایی «بازنمودی»^۴ در فلسفه حافظه قرار دارد. این ایده، دیدگاه مسلط درباره حافظه در فلسفه ذهن مدرن بوده است و در بیشتر تحقیقات انجام‌شده بر روی حافظه در علوم شناختی نیز مسلم انگاشته شده است.

برنامه‌های پژوهشی در خصوص واقع‌گرایی بازنمودی درصدد شفاف‌سازی ماهیت بازنمایی‌ها^۵ در حافظه و فرایندهای گوناگونی که در آن دخیلند، هستند. بحث‌هایی نیز مطرح است درباره اینکه ردهای حافظه چطور رخدادها یا تجربه‌های گذشته را بازنمایی می‌کنند و می‌توانند دارای محتوا باشند (ساتن، ۲۰۱۰).

-
1. Particular
 2. Trace
 3. Represents
 4. Representative
 5. Representations

از مطالب بالا چنین برمی‌آید که حافظه نیز بازنمایانه است، محتوا دارد و به‌نحو علی در رابطه‌ای ردگیرانه با محیط قرار دارد. طبق برداشت نگارنده، مطالب مزبور دست‌کم نشان می‌دهد که چنین دیدگاهی نیز به حافظه، ممکن - اگر گفته نشود غالب - است.

۵-۲. برون‌گرایی حافظه

لازم است از زاویه‌ای دیگر به حافظه اشاره شود. لایکان معتقد است محتواهای حافظه گسترده^۱ هستند (۲۰۱۵)، مدخل «نظریه‌های بازنمودگراییانه آگاهی». «برون‌گرایی و حافظه» نام مقاله‌ای است که تای (۱۹۹۸) در آن عنوان می‌کند حافظه برون‌گراییانه و گسترده است. وی در این مقاله با بسط استدلال‌های پاتنم و برج سعی می‌کند نشان دهد حافظه چه در زمینه انواع طبیعی و چه در زمینه گزاره‌های اجتماعی و زبان‌شناسانه برون‌گراییانه است.

تای (۱۹۹۷) در مقاله «زمین معکوس، مردِ مُردابی و بازنمایی‌گرایی» نیز برای پاسخ به ایراد زمین معکوس بلاک و ایرادِ مردِ مردابی، مجدداً سعی دارد اثبات کند که حافظه برون‌گراییانه است. در این مقاله تای بین حافظه مربوط به گزاره‌ها و افکار و آنچه وی حافظه پدیداری^۲ می‌نامد، تمایز می‌نهد. وی مدعی است حافظه گزاره‌ای برون‌گراییانه است. از مقاله او چنین برمی‌آید که اگر تلقی ما از حافظه پدیداری، به‌مثابه یک عکس که توسط دوربین عکاسی گرفته می‌شود و برای همیشه ثابت باقی می‌ماند، نباشد، استدلال‌های او برای حافظه گزاره‌ای استلزامات مشابهی برای حافظه پدیداری هم خواهد داشت؛ به شرط آنکه به‌جای اینکه تصاویر حافظه پدیداری را همچون یک عکس تلقی کنیم، آن را مثل یک طراحی^۳ تلقی کنیم.

طبق آنچه تای در ادامه می‌افزاید دقیق‌تر این است که آنها اساساً، ساختاری ماتریس‌وار^۴ دارند که نقاط^۵ آن با نمادهایی^۶ برای خصوصیات ادراکی ساده‌ای مثل رنگ پر می‌شوند. از نظر او تصاویر ذهنی به‌طور کلی و عمومی ساختاری تا حدی ماتریس‌وار و تا حدی نمادین دارند به‌ویژه از این‌رو که آنها به سبک ماتریس‌ها یا آرایه‌های پر شده

1. Wide
2. Phenomenal Memory
3. Drawing
4. Matrix-Like Structure
5. Cells
6. Symbols

با نماد بازنمایی می‌کنند. وی برای اثبات ادعایش سعی می‌کند از شاهدی تجربی نیز کمک بگیرد و تلاش می‌کند برخی «کژیادهای»^۱ پدیداری را هم توجیه کند. وارد جزئیات مقاله نشده و به اینکه به نظر *تای* حافظه برون‌گرایانه است و از قرار معلوم با محیط «هم‌وردایی علی»^۲ دارد، بسنده می‌شود.

تای همچنین در یادداشت‌های ۵ و ۶ مقاله «زمین معکوس، مردِ مُردابی و بازنمایی-گرایی» به لایکان هم اشاره و عنوان می‌کند که لایکان (۱۹۹۶ الف، ص ۱۳۷-۱۴۰) به ادعان خویش برون‌گرایی را برای محتوای حافظه (در جوابش به ایراد زمین معکوس [بلاک]) فرض می‌گیرد (و به گفته وی این پاسخ لایکان در ۹۹۶ ب هم تکرار شده است). *تای* با تذکر ملاحظاتی در کل تأیید می‌کند که لایکان اساساً درست می‌گوید. به گفته *تای*، لایکان در همان اثر، تلقی «گسترده» از محتوای حافظه را تلقی «استاندارد» (لایکان، ۹۹۶ الف، ص ۱۳۹) و در اثر دیگرش (لایکان، ۱۹۹۶ ب، ص ۱۳۱) آن را یک تلقی «عموماً تصدیق‌شده»^۳ می‌خواند. *تای* می‌گوید منظور لایکان از «تلقی گسترده»^۴ برداشتی است که طبق آن محیط کنونی، محتوا را دیکته^۵ می‌کند. *تای* می‌گوید که این ادعا خیلی به نظرم مُشدد^۶ می‌رسد. *تای* که مقاله‌اش را در سال ۱۹۹۷ نوشته، می‌گوید رایج‌ترین دیدگاهی که من [=تای] به آن برخورده‌ام، این است که محیط گذشته،^۷ عامل تعیین‌کننده^۸ است.

۶. پاسخ به چالش توهم

اکنون رویارویی خود را با مسئله توهم شروع می‌کنیم. اجازه دهید پاسخ را با اشاره به تمایزی آغاز کنیم که به نظر می‌رسد مقبول بازنمودگرایان است؛ یعنی تمایز بین محتوا و محمل^۹ تجربه. آن‌طور که فهمیده می‌شود محتوای بازنمودگرایی و محمل آن با هم در رابطه‌ای چند بعدی و بسیار تعیین‌کننده هستند؛ رابطه‌ای که نادیده گرفتن آن تبعات

1. Mismemories
2. Causal Covariation
3. Generally Acknowledged
4. Wide Construal
5. Dictates
6. Strong
7. Past Environment
8. The Decisive Factor
9. Vehicle

پرهزینه‌ای دارد. رابطه بین محتوا و محمل کاملاً مقبول است و نیز اینکه بازنمودگرایان از این رابطه استقبال و استفاده می‌کنند. در ابتدا این رابطه‌ها بیان می‌شوند. سپس سعی می‌شود با استفاده از ایده‌های دیگر ملاحظه کرد که تا چه حد می‌توان بر چالش توهم فائق آمد و شرح قابل دفاع‌تری از قدرت تبیینی بازنمودگرایی داشت.

محتوا و محمل تجربه با یکدیگر در رابطه هستند. شاید بتوان منسجمانه گزارش داد که رابطه بین محتوا و محمل چند بعدی یا دست‌کم دویعدی است. یکی از این روابط، رابطه بازنمایانه است و دیگری رابطه تحقق‌پذیری چندگانه. محمل تجربه محتوای تجربه را بازنمایی می‌کند. محتوای تجربه انتزاعی است. محمل تجربه انضمامی است. محتوای تجربه می‌تواند با یک شیء و ویژگی‌های آن در رابطه بازنمایی باشد. اگر تجربه راست‌نما باشد، شیء و ویژگی‌های بازنمایی شده آن مابه‌ازای خارجی دارند.

اگر تجربه توهمی باشد، شیء خارجی‌ای به‌عنوان مابه‌ازای آنچه توهم می‌شود، وجود ندارد. فقط یک‌سری ویژگی‌های نیافت‌مند (مصدق‌نیافته)^۱ که انتزاعی هستند در محتوای تجربه توهمی موجودند. محمل تجربه توهمی در رابطه‌ای بازنمایانه با ویژگی‌های نیافت‌مند محتوای توهم هستند. بازنمایی این ویژگی‌های نیافت‌مند (توسط محمل) انضمامی است و می‌تواند واقعاً وجود داشته باشد، اثرگذاری علی داشته باشد، محسوس باشد، یافت‌مند (مصدق پیدا کرده) باشد، بالفعل باشد و جزئی^۲ باشد.

در محمل تجربه، ویژگی‌ها به‌لحاظ متافیزیکی وجود دارند. زمانی که بحث توهم در کار باشد، بیشتر بازنمودگرایان مدعی‌اند محتوای توهمی شامل ویژگی‌های نیافت‌مند (مصدق‌نیافته) است. اگر ادعای بازنمودگرایان مبنی بر وجود انتزاعی آنها در دست‌کم محتوا مسلم فرض شود، بازنمایی این ویژگی‌های نیافت‌مند شده در محمل تجربه به‌صورت انضمامی است. محمل تجربه در رابطه انضمامی با محیط است. ویژگی‌هایی که مری تجربه می‌کند به‌لحاظ هستی‌شناختی در محمل تجربه او حتی حین توهم وجود دارند.

محتوا و محمل تجربه با محیط چه در تجربه راست‌نما و چه در تجربه توهمی در رابطه‌اند. محتوای تجربه به‌نحو برون‌گرایانه متفرد^۳ می‌شود. محمل تجربه نیز گسترده و

1. Uninstantiated

2. Particular

3. Individuate

برون‌گرایانه است. این هم شامل تجربه‌های راست‌نما می‌شود و هم شامل تجربه‌های توهمی. در تجربه راست‌نما، شیء و ویژگی‌ای که تجربه می‌شوند بازنمایی یک شیء واقعاً موجود در جهان خارج‌اند و ویژگی‌هایی که تجربه می‌شوند واقعاً ویژگی‌های یک شیء خارجی‌اند. محتوای تجربه توهمی هم به‌نحو برون‌گرایانه متفرد می‌شود. ویژگی‌های خصیصه پدیداری در تجربه راست‌نما ویژگی‌های یک شیء خارجی واقعاً موجود است. ویژگی‌های خصیصه پدیداری تجربه توهمی هم به‌نحو برون‌گرایانه متفرد می‌شود. این امر نیاز به پشتوانه بیشتری دارد. این رابطه در سیر مطالب بیشتر مکشوف می‌شود و لذا در اینجا به ذکر نام و معرفی‌ای مجمل بسنده می‌شود.

محتوا امری انتزاعی است که به‌وسیله حمل‌های مختلف قابل تحقق‌پذیری چندگانه است. این دو از بازنمودگرایی قابل تفکیک نیستند و بازنمودگرایی بدون تجمیع آن دو قابل تحقق نیست. این امر ما را می‌رساند به لزوم فهم بازنمایی به طریقی معین. این طریق معین به نظر نگارنده-هم‌صدا با تائی، درتسکی و لایکان-ردگیرانه/کارکردگرایانه است. این رابطه در دنباله مقاله بیشتر پرورده می‌شود و بنابراین در اینجا به بردن اسم آن و معرفی‌ای موجز اکتفا می‌شود. بازمی‌گردیم به چالش توهم که طبق آن مری می‌تواند رنگ قرمز را توهم کند (حین توهم ببیند) حتی اگر همه رنگ‌های قرمز را از عالم زدوده باشیم. حال موقعیتی را تصور کنید که مری از بدو تولد در دنیایی متولد شده است که هیچ‌وقت با رنگ قرمز در تماس نبوده است یا حتی اینکه وی هیچ‌گاه با هیچ رنگی در تماس دیداری نبوده است.^۱ به نظر خلاف شهود می‌رسد که مری بدون اینکه هیچ‌گاه با هیچ رنگی در تماس بوده باشد، باز هم امکان داشته باشد که رنگ قرمز را توهم کند.

شاید معترض بر این ایراد خویش اصرار ورزد که حتی وقتی همه رنگ‌های قرمز عالم را زدوده باشیم، مری باز هم می‌تواند رنگ قرمز را حین توهم ببیند؛ اما به نظر من این امر به‌خاطر مسلم فرض کردن این است که مری زمانی با رنگ قرمز به‌نحو در تماس ردگیرانه بوده است. رنگ قرمزی که مری حین توهم و درحالی که همه رنگ‌های قرمز را زدوده‌ایم، می‌بیند، در زمان حال، یعنی در حین توهم، وجود ندارد؛ اما در

۱. البته فرض کنید ترتیبی داده شده تا این امر موجب نابینایی او نشود؛ زیرا به‌لحاظ تجربی در ظاهر محرومیت از محرک‌های بینایی در ماه‌های ابتدایی تولد موجب نابینایی می‌شود و لذا به آن مدت ابتدایی ممکن‌ساز تجربه بینایی، دوره حساس (Critical Period) می‌گویند.

تاریخچه تماسِ علی مری با محیط وجود داشته است و گو اینکه در حال حاضر یافتن (مصدق یافته) نیست، با پیگیریِ تاریخچه علی (یا شاید غایت‌شناسانه) مری همچنان در محیط قابل ردیابی است. شاید آنچه مری می‌بیند بازنمایی همین سابقه علی باشد. در هر صورت، اگر چنین هم نباشد، همچنان رنگ قرمزی که مری می‌بیند به-نحوی بابت تماس او با محیط، توهم می‌شود (حین توهم دیده می‌شود) و به لحاظ فیزیکیالیستی در عالم فیزیکی خارج از جسم مری قابل ردیابی است.

شهوداً وقتی در حافظه مری هیچ رنگی وجود نداشته باشد، باز هم امکان توهم دیدن رنگ قرمز برای او وجود ندارد. اگر محتوای حافظه گسترده نبود، برای مری امکان نداشت رنگ قرمز را حین توهم ببیند. آیا کسانی که از بدو تولد با نقص عضو زاده می‌شوند هم دچار شب‌حدرد^۱ می‌شوند؟ شاید هم آنچه مری می‌بیند بازنمایی حافظه‌اش از تماسِ ردگیرانه علی با رنگ قرمز باشد. حتی اگر رنگ قرمزی که مری حین توهم می‌بیند بازنمایی حافظه‌اش باشد، باز هم محتوای تجربه وی گسترده و برون‌گرایانه است؛ زیرا حافظه هم خود گسترده است. از سوی دیگر حافظه خود بازنمایانه است.^۲ در واقع بازنمایی کل ذهن را برمی‌تهد.^۳ بازنمایی ماهیت کل ذهن است به نحوی کارکردگرایانه.

درتسکی (۱۹۹۵، ص ۲-۳۸) در بحث بازنمایی از مثال سرعت‌سنج استفاده بسیاری می‌کند. وی می‌پرسد سرعت‌سنجی را در نظر بگیرید که مجزا و ایزوله است؛ از تاریخچه ساختش جداست و به هیچ چرخشی هم وصل نیست و در عین حال نشانگر آن [عقربه آن] سرعت خاصی را نشان می‌دهد. وی در ادامه می‌پرسد که آیا در چنین صورتی، اصلاً می‌توان گفت هر گونه سرعتی که سرعت‌سنج اتفاقاً نشان می‌دهد غلط یا درست است؟ نکته‌ای که درتسکی بر آن تأکید دارد این است که حتی کژبازنمایی^۴ هم در رابطه با محیط و برخورداری از سابقه علی با محیط و به نحوی کارکردگرایانه معنا می‌دهد.

1. Phantom Pain

۲. توضیح این دو گزارش از حافظه در پی می‌آید.

3. Exhaust

4. Misrepresentation

به نظر نگارنده، اگر مری هیچ‌گاه تماس ردگیرانه محیطی‌ای با رنگ قرمز نداشته بوده است، آنگاه امکان توهم (کژبازنمایی) رنگ قرمز را هم نداشت. ایراد مبنی بر اینکه مری رنگ قرمز را حتی هنگامی که همه رنگ‌های قرمز را از عالم زدوده باشیم، هم توهم می‌کند، تأییدی بر نکته مورد اشاره نگارنده است: مری زمانی با رنگ قرمز محیط یا رنگ‌هایی که قرمز می‌تواند از آنها مشتق شود، در تماس ردگیرانه بوده است و حال از طریق حافظه‌اش آن را بازنمایی می‌کند. شاید بتوان گفت رنگ قرمزی که مری می‌بیند «خودامدی»^۱ وجود دارد؛ همان‌طور که وقتی امری خصوصی را به‌خاطر می‌آوریم، آن امر در حافظه ما به حیث خود وجود دارد. تا این حد از وجود رنگ قرمز توهمی^۲ شهودی به نظر می‌رسد. اما اگر پرسیده شود که رنگ قرمزی که مری حین توهم می‌بیند به‌لحاظ هستی‌شناختی هم آیا واقعاً وجود دارد، پاسخ من این است که در سابقه علیّ تماس ردگیرانه مری با محیط زمانی آن رنگ قرمز یافت‌مند بوده است و رنگ قرمز توهمی مری بازنمایی ردیابانه همان رنگ قرمز محیطی است. شاید بتوان گفت آن رنگ قرمز الآن وجود ندارد؛ اما زمانی وجود داشته است.

آنچه سعی می‌شود گفته شود این است که رابطه بازنمایی برون‌گرایانه حین توهم نیز همچنان برقرار است و به‌لحاظ هستی‌شناختی می‌توان آن را در چارچوب همین جهان فیزیکی اسکان داد و از امر ناموجودی که حین توهم تجربه می‌شود، رازژدایی کرد.

اگر تبیین فیزیکالیستی بازنمودگرایی در همین حد، بسنده تلقی و رها شود، می‌توان گفت سیستم‌مان را بزرگ‌تر از فرد و برون‌گرایانه یعنی فرد به علاوه محیط بگیریم، آنگاه با استمداد از حافظه و برون‌گرایی حافظه می‌توان گفت در سیستم بزرگ‌تر که شامل هم خود فرد و هم گذشته و هم حال فرد و هم مکان‌های استقراری سابق و هم مکان فعلی فرد می‌شود، به‌لحاظ هستی‌شناسی فیزیکالیستی، به‌دلیل ارتباط علیّ ردگیرانه فرد با شیء و ویژگی‌هایی که حال حافظه او را تشکیل می‌دهند، ویژگی‌ها و شیء وجود

1. De Se

نگارنده «خودآمد» را به معنای تقریبی از منظر مُدرک/از نگاه شخص تجربه‌کننده/ سوبژکتیو و درون‌نگرانه به کار می‌برد.

۲. همچنین شاید بتوان ادعا کرد تجربه توهمی در چنین موردی یک تجربه ضعیفاً راست‌نما (Weakly Veridical) است؛ مادامی که وضعیتی فراهم باشد که به تجربه مورد نظر تحقق بخشد؛ این بدین معناست که همان‌طور که سیگل (سیگل، ۲۰۱۰، ص ۳۱) می‌گوید درستی (Accuracy) امری تشکیکی است (درستی معادل ادراکی مفهوم «صدق» در گزاره‌هاست).

دارند یا داشته‌اند و نیازی به مشکل‌ساز دانستنِ عدم وجود نیست؛ چون در سیستم بزرگ‌تر همه چیز در همین جهان فیزیکی‌ای که فرد در آن رشد کرده و زندگی می‌کند یا وجود دارد یا زمانی وجود داشته است و نیازی به قائل شدن به شیء‌ها و ویژگی‌هایی فرا و ورای جهان فیزیکی نیست. ضمن تأکید بر این نکته تعیین‌کننده که طبق بازنمودگرایی قوی^۱، بازنمایی یک ادراک راست‌نما از طریق مؤلفه‌ای کارکردی، به‌صورت یک کارکرد تعریف می‌شود و به‌تبع آن، توهم ذیلِ عنوانِ یک «کژکارکرد»^۲ تعریف و تبیین می‌شود.

مطالب پیشین بدین صورت خلاصه می‌شود که احتمالاً با خوانشِ ردگیرانه از بازنمودگرایی و تلقی‌ای برون‌گرایانه در مورد حافظه بتوان به‌لحاظ هستی‌شناختی، در اصطلاح پای توهم را در جهان فیزیکی گیر انداخت و فهرست ایرادهای مسئله توهم را که به نظر من سرچشمه همه آنها، مسئله امر ناموجود است، تحت آرایه نظریاتی فوق، به‌لحاظ متافیزیکی و هستی‌شناسی‌ای فیزیکالیستی سامان بخشید. امر ناموجود مرموز در جهان فیزیکی مکان‌یابی و موجود می‌شود، از طریق تحقق‌یابی چندگانه توسط محمل تجربه فعلیت و علیت می‌یابد و به همین منوال از سایر عواقب استلزامی چالش توهم با تبیینی فیزیکالیستی، این جهانی می‌شود.

۷. مؤیداتی محتمل از روانپزشکی

به نظر می‌رسد ممکن است شواهد تجربی مؤیدی هم بتوان برای نظر نگارنده یافت. *یان دِرک بلوم*^۳، روانپزشک، فرهنگی درباره توهم گردآوری کرده است به نام فرهنگ توهم^۴. این فرهنگ منبع مناسبی برای بررسی انواع مختلف توهم از منظر پژوهش‌های تجربی است. در زیر برخی از مدخل‌ها و اصطلاحات آن که می‌توانند مؤید نظر نگارنده مبنی بر همبستگی توهم و حافظه باشند، به اختصار نقل می‌شوند:

1. Strong Representationalism

2. Malfunction

3. Blom, Jan Dirkblom, Jan Dirk; M.D., Ph.D.; Assistant Professor Of Psychiatry. Parnassia Bavo Group & University Of Groningen; Paradijsappelstraat 2; 2552 Hx The Hague; The Netherlands.

4. A Dictionary Of Hallucinationsa Dictionary Of Hallucinations; Pub By Springer; Usa; 2010.

۷-۱. توهم حافظه‌ای

در فرهنگ توهم درباره «توهم حافظه» می‌خوانیم که: توهم حافظه [ای]^۱ به «حافظه توهمی»^۲ «توهم حافظه»^۳ و «پنداره حافظه»^۴ نیز معروف است. عبارت آلمانی Halluzination der Erinnerung در سال ۱۸۶۶ یا اندک زمانی پیش از آن توسط روانپزشک آلمانی، کارل لودویگ کالبائوم (۱۸۲۸-۱۸۹۹)^۵ برای دلالت بر توهمی معرفی شد که عبارت است از باز-نمایش^۶ یک شیء یا رخداد قبلاً ادراک شده (یعنی یک توهم باز ادراکی)^۷ [که توضیح آن در ادامه خواهد آمد]. در سال ۱۸۸۸، اصطلاح مزبور به‌نوعی متفاوت توسط فیلسوف ایدئالیست آمریکایی یُشیاه رُیس (۱۹۱۶-۱۸۵۵)^۸، به‌عنوان یک حافظه کاذب موهوم^۹ استفاده شد که به‌نحوی قهقرایی^{۱۰} به یاد آورده می‌شود تا به‌صورتی خبردهنده^{۱۱} از یک تجربه معنادار عمل کند.

۷-۲. شب‌درد

دردی که در عضوی قطع شده از بدن حس می‌شود چنان‌که گویی آن عضو واقعاً وجود دارد. در اینجا اذعان می‌شود که اینکه درد بتواند به‌صورتی توهمی تجربه شود یک مسئله فلسفی پیچیده است. برای بحث بیشتر به مدخل نشانگان درد توهمی ارجاع داده می‌شود. نشانگان درد توهمی^{۱۲} در سال ۱۹۶۸ توسط گوردون فارر^{۱۳} معرفی شده است. نکته درخور توجه، اعتراضی علیه مفهوم پردازی فارر است. به گفته بلوم یک اعتراض بنیادین علیه مفهوم پردازی فارر از درد توهمی ریشه در این استدلال دارد که یک تجربه سوپژکتیو نظیر درد هیچ‌گاه نمی‌تواند تخیلی یا «ناواقعی» باشد. به گفته بلوم این

1. Memory Hallucination
2. Hallucinatory Memory
3. Hallucination Of Memory
4. Memory Illusion
5. Karl Ludwig Kahlbaum
6. Re-Enactment
7. Reperceptive
8. Josiah Royce
9. Fantastic False Memory
10. Retrospectively
11. Foreboding
12. Hallucinated Pain Syndrome
13. Gordon Forrer

امر در فلسفه به‌عنوان جنبه خود-خویشانه^۱ تجربه‌های درد شناخته می‌شود و این جمله سُل کریپکی، منطق‌دان و فیلسوف آمریکایی را نقل می‌کند که اینکه یک حس بتواند به‌عنوان درد احساس شود، مساوی است با اینکه درد باشد. بلوم در اینجا تأیید و تأکید می‌کند که چنین پیشنهاد شده است که شب‌حدردها ممکن است به معنایی مفهومی و همچنین پدیدارشناختی (و نیز پاتوفیزیولوژیکال) با دیگر رویدادهای حافظه‌ای نظیر توهمات باادراکی، فلاشبک‌ها و... مرتبط باشند.

۷-۳. توهم تجربه‌ای^۲

توهم تجربه‌ای نام‌های بسیار دیگری هم دارد؛ برای مثال پدیده تجربه‌ای، پاسخ تجربه‌ای، فلاشبک حافظه و توهم باادراکی که بیشتر آنها مورد استفاده و احتمالاً بر ساخته جراح کانادایی مغز و اعصاب، وایلدِر گریوز پن‌فیلد^۳ (۱۹۷۶-۱۸۹۱) هستند. وی این نام‌ها را برای اشاره به یک توهم بینایی، شنوایی یا ترکیب [ادراکی] زنده‌ای^۴ به کار می‌برد که صحنه‌ای را به نمایش می‌گذاشت که پیشتر توسط شخص مبتلا (واقعاً در زندگی واقعی) تجربه شده است (یعنی یک باادراک^۵ است). طبق متنی که در ۱۹۵۸ می‌نویسد این توهم‌ها از اجزای موجود در تجربه‌های پیشین شخص ساخته شده‌اند. ممکن است برای بیمار این توهم‌ها آنقدر عجیب به نظر برسند که وی آنها را رؤیا بنامد؛ اما وقتی بتوان آنها را به دقت تحلیل کرد، بدیهی است که توهم یک سکانس کوتاه‌تر یا طولانی‌تر از تجربه گذشته است. سوژه مورد نظر [=فرد مبتلا]، دوره‌ای از گذشته را باز می‌زند؛ هر چند همچنان از زمان حال آگاه است.

۷-۴. مدل باادراکی توهم‌ها^۷

مدل باادراک یک مدل تبیینی فعالیت توهمی است که توهمات را به‌عنوان باادراک‌ها یا بازنمایش صحنه‌ها، اشیاء و محرک‌های پیشتر ادراک‌شده تعیین می‌کند. این مدل،

1. Self-Intimating
2. Experiential Hallucination
3. Wilder Graves Penfield
4. Lively
5. Reperception
6. Re-Lives
7. Re Perception Model Of Hallucinations

منبع اصلی فعالیت توهمی را در سیستم لیمبیک و/یا نواحی کرتکسی^۱ حسی مغز مکان‌یابی می‌کند. یکی از مزیت‌های عمده مدل‌های امروزی بازادراک، قدرت آنها در تبیین توهمات مرکب است که امتلاء^۲ تجربه‌ای تمام‌عیار ادراکات حسی را دارا هستند. برای توضیح بیشتر لازم است به خود مدخل توهم بازادراکی در ذیل مراجعه شود.

۷-۵. توهم بازادراکی^۳

توهم بازادراکی به توهم تجربه‌ای، توهم‌زدگی تجربه‌ای،^۴ پدیده تجربه‌ای، فلاشبک حافظه و توهم حافظه^۵ نیز معروف است. همه این شش اصطلاح برای اشاره به توهمی به کار می‌روند که قالب یک بازادراک یا بازنمایش صحنه‌ها، اشیاء یا محرک‌های پیشتر ادراک شده را داراست. آن‌طور که پزشک بریتانیایی، جان فریار^۶ (۱۷۶۱-۱۸۱۵)، در اوایل سال ۱۸۱۳ خاطر نشان می‌کند، توهم‌ها ممکن است کاملاً از یادآوری تصاویر آشنا نشئت بگیرند. در سال ۱۸۶۶، روانپزشک آلمانی، کارل لودویگ کالبائوم (۱۸۹۹-۱۸۲۸)، این فرایند را [به آلمانی] Reperzeption [بازادراک؟] نامید.

مدل بازادراک کالبائوم به واسطه آزمایشات معایناتی انجام شده توسط گروهی تحت سرپرستی وایلدگر گریوز پنفیلد (۱۸۹۱-۱۹۷۶) پشتوانه تجربی حاصل کرد. آن‌طور که از سوی این گروه خاطر نشان می‌شود، معاینه الکتریکی نواحی کرتکسی حسی خاص ممکن است منجر به بازنمایش‌های زنده رویدادهای به‌خاطر سپرده شده پیشین شود. چنین پیشنهاد شده است که توهمات بازادراکی ممکن است به معنایی مفهومی و پدیدارشناختی (و چه بسا همچنین به معنایی پاتوفیزیولوژیکال) با دیگر رویدادهای حافظه‌ای^۷ نظیر فلاشبک‌ها در اختلال استرسی پساروانزخمی،^۸ ایست‌بینی،^۹ فلاشبک-

1. Cortex
2. Saturation
3. Reperceptive Hallucination
4. Experiential Hallucinosiis
5. Allucination Of Memory
6. Ferriar
7. Mnestic
8. Lashbacks In Ptsd (=Post-Traumatic Stress Disorder)
9. Palinopsia

ایست‌بینی/بازدیدار (معادل‌های پیشنهادی نگارنده هستند): استمرار تصویر حتی پس از نبود محرک بینایی مربوطه. تقریباً مشابه پست‌تصویر است؛ اما شدت و استمرار محرک تأثیری در تجربه حاصله ندارد.

های داروزاد): ناشی از مصرف مواد)، خیال‌های رَحشان^۱ و خاطراتِ فلاشی^۲ مرتبط باشند.

از بحث‌های تجربی یاد شده می‌توان این استنباط را کرد که شواهدی تجربی هم احتمالاً می‌تواند مؤید پاسخ‌های داده شده به مسئله توهم باشد. سعی می‌شود از طریق گزارشی ردگیرانه از باز نمودگرایی و توسل به نقش حافظه و برشمردن برخی شواهد تجربی که ممکن است مؤید نظر نگارنده باشند، این احتمال تقویت شود که می‌توان به چالش توهم پاسخ گفت.

۸. یک ایراد و پاسخ

در این قسمت تلاش می‌شود ایراد وارد بر نظریه نگارنده پیش‌بینی و به آن پاسخ داده شود.

۸-۱. وجه افتراق تجربه راست‌نما از تجربه توهمی و خطر فرافکنی‌گرایی

اگر به فرض گفته نگارنده درست باشد آن وقت وجه افتراق تجربه راست‌نما از تجربه توهمی چیست؟ چه چیزی مانع می‌شود که فکر نکنیم که همه تجربه‌های راست‌نمای-مان نیز نوعی یادآوری‌اند یا به لحاظ خاستگاهی و زادگاهی به حافظه مرتبط‌اند و لذا ممکن است توهمی باشند؟ باز نمودگرایی مدعی است عامل مشترکی بین ادراکات صادق و توهمی وجود دارد؛ اما پرسش این است که تفاوت آنها در چیست؟ به نظر می‌رسد یک پاسخ ساده این است که یادآوری باید مسبوق به ادراک راست‌نما باشد تا ادراکی نباشد، حافظه‌ای در کار نیست. این پاسخ خیلی سراسر است، شاید خیلی هم بحث و بسط باشد. احتمالاً بهتر باشد این ایراد به کمک مفهوم فرافکنی‌گرایی^۳ عمیق‌تر شود؛ یعنی اگر ایده من درباره نقش حافظه در تولید حداقل برخی انواع توهم درست باشد، چرا قائل به فرافکنی‌گرایی نباشیم؛ یعنی چرا گفته نشود که همه ادراکات ما توهمی‌اند؛ به این معنا که فرافکنی‌خاطرات گذشته هستند؛ چنان‌که گویی ذهن یک پروژکتور است و عالم خارج تصویر پروژکتوری ذهن است؟

-
1. Eidetic Imagery
 2. flashbulb Memories
 3. Projectionism

در پاسخ باید گفت مسلم است که ما در این صورت قادر به بقاء نبودیم؛ برای بقاء نیاز به تعامل موفق و پایا با محیط است و این از طریق ادراک راست‌نما ممکن می‌شود؛ موجودی که دائماً تحت توهم است، نخواهد پایید؛ اما باید انصاف داد که این ایراد به‌هرحال نکته درخور توجهی را مطرح می‌کند و باید پاسخ قوی‌تری به آن داده شود. گفته شد ایراد این است که وجه افتراق تجربه راست‌نما از تجربه توهمی چیست؟ یا چرا قائل به فرافکنی‌گرایی نباشیم؟

پاسخ را از تالی وام می‌گیریم: وجه افتراق تجربه راست‌نما از تجربه توهمی ردگیری نرمال یا هم‌وردایی علی^۱ است. تالی در مقاله‌ای با عنوان «زمین معکوس، مردِ مُردابی و بازنمایی‌گرایی»، نقش هم‌وردایی علی را مطرح می‌کند. وی این ایده را در اصل در سال ۱۹۹۵ در کتاب «ده مسئله آگاهی» پیش می‌نهد. در شرایط ادراک راست‌نما، موجود زنده محتوای بازنمایانه را از طریق هم‌وردایی علی یا ردگیرانه که تحت شرایط کارکرد بهینه صورت می‌گیرد، کسب می‌کند. هم‌وردایی علی، تبیینی از محتوای نامفهومی تجربه‌های ادراکی بنیادین است. طبق این تبیین، حالات ادراکی ما به‌نحو مکانیکی توسط سیستم‌های حسی ما در پاسخ به محرک‌های محیطی تولید می‌شوند. حالت پدیداری ادراک راست‌نمای ما از رنگِ آبی، به گفته تالی با چیزهای آبی همبسته است. نگارنده از این ایده تالی، برای ایرادی که طرح شد این پاسخ را استلزاماً استخراج می‌کند که در تجربه توهمی، بین تجربه و محیط، الزاماً هم‌وردایی علی متناسبی وجود ندارد؛ لذا رابطه بین ارگانسیم و محیط برقرار است؛ اما بالضروره متناظراً هم‌وردا نیست. به نظر من تجربه راست‌نما دو وجه افتراق دیگر هم دارد که عبارت‌اند از زمان حاضر و همچنین حاضر بودن در مکان مورد تجربه حاضر. این دو مؤلفه می‌تواند در ایده هم‌وردایی علی هم استلزاماً مستتر باشند. تجربه راست‌نما در زمان حاضر رخ می‌دهد و برای اینکه ادراکی راست‌نما از مثلاً یک خانه داشته باشید باید در محل بنای آن خانه حاضر باشید؛ اما برای توهم همان خانه عنصر زمان و مکان لازم نیست. می‌توان خانه‌ای را که هنوز نساخته‌اید توهم کنید و می‌توانید خانه‌ای را که ساخته‌اید در حین اقامت در خانه‌ای دیگر توهم کنید.

این سه مؤلفه در تجربه راست‌نما ضروری و در تجربه توهمی نا ضرور هستند. شما حین توهم حتی اگر چشمانتان را هم ببندید، احتمالاً باز قادر به دیدن امر توهمی هستید؛ حین شنیدن یک صدای وزوز توهمی در گوش‌تان یا سوت کشیدن گوش‌تان حتی اگر جلوی گوش‌تان را بگیرید هم باز وزوز و سوت را می‌شنوید.

در تجربه راست‌نما یک رابطه علی مستقیم و حین وقوع حاضر بین سوژه و محیط باید ضرورتاً برقرار باشد. برای برخورداری از تجربه‌ای راست‌نما، اگر چشمانتان را ببندید آسمان را نخواهید دید. اگر در فضای باز و آزاد و نامسقف نباشید، آسمان را نخواهید دید. عکس آن هم در تجربه راست‌نما ضرورتاً صادق است. افزون بر این زمان یا به عبارتی تقارن زمانی هم مهم است. اگر شب هنگام، در عرض جغرافیایی جایی چون ایران (و احتمالاً در هر جای دیگر زمین) به آسمان نگاه کنید آسمانی آبی را نخواهید دید؛ یعنی زمان حال در تجربه راست‌نما کلیدی و ضروری است؛ به فرض برقراری سایر شرایط از جمله سلامت سیستم بینایی و شناختی فرد و نبود موانع حسی، وقتی مؤلفه‌های سه‌گانه فوق برقرار باشند، تجربه راست‌نما ضرورتاً تجربه می‌شود و اگر ترجیح می‌دهید به ما تحمیل می‌شود.

توهم بینایی بدون همه اینها هم می‌تواند ممکن باشد؛ رابطه علی توهمی با هر شیء-ای که بازنمایی مناسب را تأمین کند، به نحوی معین که غالباً کارکردگرایانه است، برآورده می‌شود. آنچه برای توهم لازم است، تأمین رابطه‌ای علی با محیط است نه هم-وردایی علی با یک شیء محیطی حی و حاضر؛ لذا است که می‌توان این رابطه علی را در تاریخچه تکاملی ارگانیسم نیز جست.

۹. فهم بازنمودگرایی با توسل به عنصری کارکردگرایانه

بازنمایی خصیصه پدیداری را رابطه‌ای می‌کند و کارکردگرایی هم ماهیتاً تعریفی رابطه‌ای از ذهن است و لذا خصیصه پدیداری قابل کارکردی شدن است. نکته کلیدی در فهم بازنمودگرایی این است که [با تقریبی قریب به یقین] هیچ فیلسوفی بازنمودگرایی محض نیست. سه فیلسوف اصلی بازنمودگرایی [یا سه فیلسوف اصلی بازنمودگرایی مورد پژوهش ما که نوع مسلط بازنمودگرایی است] یعنی درتسکی، لایکان و تای هر یک به نحوی بازنمودگرایی را با کارکردگرایی پیوند می‌زنند. فهم

بازنمودگرایی در پرتو کارکردگرایی شاید بتواند شهودی برای فهم اینکه چطور توهم نیاز به شیء ندارد بدهد: صرفاً یک رابطه لازم است تا کارکرد توهمی فعلیت یابد. [محتوای] بازنمایی نیز همچون کارکرد، امری انتزاعی است که قابلیت تحقق چندگانه توسط محمل بازنمایی را دارد. حتی اگر معلوم شود که نقش تبیینی حافظه بازنمودی در تبیین توهم، روایی^۱ و پایایی^۲ لازم را نمی‌تواند داشته باشد، باز نیز با فهم بازنمودگرایی به نحو کارکردگرایانه می‌توان تبیین به نسبت قابل توجهی از توهم ارائه داد؛ اگر قرار باشد که توهم، ردیابی ابژه‌های در محیط اما بازنمایی چیزی دیگر نباشد و در واقع بُعد ردیابی حافظه عادی یا غایت‌شناسانه ارگانیسم زیر سؤال برود و هرچند ردیابی برقرار باشد، اما در حقیقت کژیابی باشد، همچنان عنصر کارکردی بازنمایی از طریق محیط تأمین می‌شود و می‌توان توهم را از طریق بازنمایی به نحوی کارکردی تبیین کرد.

۱۰. جمع‌بندی، نتیجه‌گیری و پیشنهادهایی برای پژوهش‌های بیشتر

در این مقاله سعی شد با اندراج مفهوم کارکرد در تعریف بازنمودگرایی، توهم به‌عنوان نوعی کژی‌بازنمایی-کژکارکرد تبیین شود. برای این مقصود از حافظه و بازنمودگرایی ردگیرانه نیز سود جست و سعی شد با تلفیق و بسط ایده‌های یادشده و ذکر شواهدی علمی از نظریه مقاله دفاع شود. طی این جستار، سعی گردید به این احتمال نزدیک شد که بازنمودگرایی قدرت، یا دست‌کم پتانسیل قابل‌اعتنایی برای، تبیین توهم دارد. مضاف بر غنای فلسفی بازنمودگرایی که پیگیری استلزامات آن برای توهم، می‌تواند دریافت ما از توهم را پیوسته تعمیق کند، نظر به طیف گسترده پدیده‌هایی که به لحاظ تجربی ذیل عنوان توهم مطرح هستند و از طریق علم کاویده می‌شوند، بدیهی است که همچنان ایرادهای بسیاری ممکن است برای قدرت تبیینی بازنمودگرایی درباره توهم طرح شود. توهم یک مسئله باز است و به نظر می‌رسد همچنان جا دارد که ادبیات فلسفی و علمی مربوط به آن هر چه بیشتر غنا یابد یا اگر درک نگارنده درست باشد نظر به پتانسیل گسترده آن که زاینده پرسش‌های زیادی می‌تواند باشد، احتمالاً به‌طور طبیعی در آینده شاهد این غنای فزاینده خواهیم بود. به نظر نگارنده فلاسفه باید به‌طور

1. Validity
2. Reliability

جدی طیف گوناگون ادراکاتی را که به لحاظ علمی توهم محسوب می‌شوند بررسی کنند و ببینند آیا نظریه‌شان می‌تواند آنها را تبیین کند یا خیر؟ به عبارت دیگر پژوهش فلسفی درباره توهم مبرای از پژوهش‌های تجربی نیست و فلاسفه و دانشمندان علوم تجربی بایستی تعامل تنگاتنگی در زمینه توهم با هم داشته باشند. مسئله توهم یک مسئله بین رشته‌ای است و روش‌شناسی چندبُعدی می‌طلبد.

پرسشی که می‌تواند مطرح شود این است که آیا با این کار بازنمودگرایی به شاخه‌ای از کارکردگرایی تبدیل نمی‌شود؟ احتمالاً این طور نیست. به نظر همان‌طور که برخی (لایکان، ۲۰۱۵، ص ۱۲) خاطرنشان می‌کنند کارکردگرایی در سخت‌ترین مسئله ذهن، یعنی مسئله آگاهی، درمی‌ماند و اندراج عنصری کارکردی در تعریف بازنمودگرایی، احیای نظریه‌ای ناتوان به نام کارکردگرایی با فراهم ساختن امکان آمیزش آن با یک نظریه کارآمد به نام بازنمودگرایی است. مسئله اصلی تبیین هستی‌شناختی آگاهی - و در پژوهش حاضر مشخصاً توهم - است. این کار از طریق بازنمودگرایی صورت می‌گیرد. مع الوصف این می‌تواند پرسش خوبی باشد که آیا ایده نگارنده:

نخست با درج عنصر کارکردی در تعریف بازنمودگرایی، مشکلات و معضلات تبیینی کارکردگرایی را به ارث خواهد برد یا خیر؟ دوم آیا درج عنصر کارکردی در تعریف بازنمودگرایی آن را به زیرشاخه‌ای از کارکردگرایی یا به نوعی خاص از کارکردگرایی تبدیل می‌کند یا خیر؟ پاسخ همان است که به اجمال در بالا ذکر شد؛ اما به نظر می‌رسد این دو پرسش می‌توانند طرح‌های پژوهشی خوبی برای تحقیقات آتی باشند. سوم این که با نقش قائل شدن برای حافظه در تشکیل و تبیین بازنمودگرایانه توهم، وجه افتراق حافظه و توهم و عامل تمایز حافظه از توهم چه خواهد بود؟ چه تضمینی است که همه آن‌چه به یاد آورده می‌شود نیز توهم نباشد؟ این پرسش دیگری برای پژوهش بیشتر می‌تواند باشد.

فهرست منابع

- Blom, Jan Dirk, (2010), *A Dictionary of Hallucinations*, A Dictionary pub by Springer, USA.
- Bourget, David & Mendelovici, Angela, (2013), “Tracking representationalism: Lycan, Dretske, and Tye”, (penultimate draft); February 26, *Philpapers Online*.
- Chalmers, David, (2004), “The Representational Character of Experience”, *in The Future for Philosophy*, ed. By Brian Leiter, Oxford University Press.
- Dretske, Fred, (1995), *Naturalizing the Mind*, MIT Press.
- Lycan, William, (1996), *Consciousness and Experience*, MIT Press.
- Lycan, W., (1996a), “Reply To Colllxlxnts On 'Layered Perceptual Representation””, *Philosgphical Issues* 7, E. Viilenueva, Ed., N Ortbridge: Ridgeview Publishing Company.
- Lycan, W., (1996b), *Consciousness and Experience*, Cambridge, Mass: The MIT Press, Bradfurd Books
- Lycan, W. G., (1996), “Layered Perceptual Representation”, in *Perception, Philosophical Issues*, 7.
- Lycan, William, (2015), “Representational Theories of Consciousness”, in *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, Substansive Revision Fri Apr 17.
- Mendelovici, Angela, (2012), “Reliable Misrepresentation and Tracking Theories of Mental Representation”, May 7, *Philpapers Online*.
- Noordhof, Paul, (2011), “Current Issues in the Philosophy of Mind”, in *The Continuum Companion to Philosophy of Mind*, Ed. By James Garvey, Continuum International Publishing Group.

- Thompson, Brad, (Draft - 2005 afterwards), “Representationalism and the Argument from Hallucination”, *Philpapers online*, Southern Methodist University.
- Siegel, Susanna, (2010), *The Content of Visual Experience*, Oxford University Press.
- Sutton, John, (2003), “Memory”, in *Stanford Encyclopedia of Philosophy*; First published Tue Mar 11, Substantive Revision, Wed Feb 3, 2010.
- Tye, Michael, (1998), “Externalism and Memory”, pub in *The Aristotelian Society*, Supp Vol.
- Tye, Michael, (1997), “Inverted Earth, Swampman, and Representationalism”, final version, Revised from version available in 1997 on Ned Block's website – [then-to-be!] Forthcoming in *Philosophical perspectives*.

